

## پادنگرش های سیمرغ و پادپخش آن

### جستاری کوتاه در باب ترس

### برای آینده ایران و ایران آینده

دیرینگی حضور ترس<sup>۱</sup> در زیست، زندگی، و زندگانی بشر همپای آفرینش او است. در زیستن به بقا باز می گردد. در زندگی به اشتغال و خانواده و در زندگانی به ملیت و صحن حیات سیاسی آدمی بازگشت می نماید. ترس در این موارد گذاری معنادار و قابل تعریف دارد.

این همپالگی ترس با حیات آدمی به این سه سطح در تحلیل کلان آن - محیط زیست، محیط کار، ساحت عمومی و عرصه سیاست - محدود نمی شود. این همراهی در تمامی دوره های زندگی بشر وجود داشته است. بر "نظر و عمل" او با هم سایه افکنده است. و در لایه بندی گوناگونی از اثرگذاری قابل شناخت و تمییز بوده است. این لایه ها در مفاهیم چندگانه ی زیر قابل شناخت هستند:

- هراس<sup>۲</sup> یا آنچه رعشت می خوانند
- دهشت<sup>۳</sup> یا دهشت افکنی
- وحشت<sup>۴</sup>

---

<sup>1</sup> Fear & Furcht (آلمانی)

<sup>2</sup> Alarm

<sup>3</sup> Terror

<sup>4</sup> Horror

## - خوف یا ترس آگاهی<sup>۱</sup>

این دانشواژه ها در شاکله های گوناگون و در واژه سارها یا اصطلاحات مختلف قابل پی جویی است. همچنین می توان این معانی را از دیرباز در آثار نویسندگان، هنرمندان و اندیشه ورزان مکان ها و زمان های مختلف با زبان های گوناگون دید.

## - از هویت شناسی ترس به شجاعت آگاهی

در نوشته های من بارها به هویت و وهویت شناسی اشاره شده است. در نهایت و تعریف عملیاتی؛ این دانشواژه identity به نقطه تشابه و خط تداوم باز می گردد. در هویت شناسی ترس نیز نقطه تشابه و خط تداوم این دانشواژه را دنبال می کنم.

می خواهم کوتاه بنویسم. نقطه تشابه واژگان تداوم بخش در دامنه ی دانشواژه ی ترس با هم چیست؟ پاسخ به این پرسش شروع مناسبی برای این موضوع است. من برای توضیح از "غربت آگاهی" کربن در کنار ترس آگاهی هایدگر<sup>۲</sup> بهره می برم.

«ترس آگاهی به عنوان بنیادی ترین یافتگی یا یافتِ حال<sup>۲</sup> (یا به عبارت ساده تر ، حال و هوا یا حال) یا آنچه دازاین<sup>۳</sup> خوانده می شود، در مرتبت غایی سیری تحولی قرار دارد که از پدیدار ترس آم پدیدار ترس ، رسیده و سرانجام دازاین در پله ی آخر این سلوک با حال ترس آگاهی رویاروی می شود...»<sup>۳</sup>.  
صادقی پور، صادق، ۱۳۹۶، صص ۱۱-۱۲).

در همین حال که هایدگر نقطه تشابه و خط تداوم را در این تعریف باز نشان و پی بن نگاری می کند<sup>۱</sup> می توانیم سری به هانری کربن یزنیم و آنچه منظور داریم بیان کنیم.

<sup>1</sup> Anxiety

<sup>2</sup> Attunement & state of mind

<sup>3</sup> Dasein

مقاله ی «از ترس آگاهی تا غربت آگاهی» در ماهنامه حکمت و معرفت به نیکی به این موضوع پرداخته است. در آن می خوانیم:

«به یکی از ابعاد اندیشه کربن توجه دهم که هم بیشترین ارتباط را با وضعیت وجودی<sup>1</sup> آدمیان دارد و هم از جمله مضامین اصلی در اندیشه کربن است که کمتر درباره اش سخن گفته اند، تصور می کنم که این همان مضمون «غربت آگاهی»<sup>2</sup> است، به این معنا که انسان در این دنیا غریبه ای بیش نیست و منزل و مأوای او جای دیگری است. «مشرق» و «مغرب» از کلید واژه های اندیشه کربن است و به خصوص می دانیم که تفسیر رمزی<sup>3</sup> وی از این واژگان با معنای ظاهری یا جغرافیایی آنها تفاوت و بل حتی گاهی تقابل دارد. این واژه ها را رمزهایی برای تصویر موقعیت بشر، هم فرد و هم جماعت، در نظر می گیرد. یک فرد یا جماعت، ممکن است در لایه ظلمانی وجود خویش به سر ببرد که در این صورت وصف «مغربی» درباره اش صدق می کند. و همین فرد یا جماعت می تواند از آن ظلمت به در شود و گام در سپیده دمان خورشید هدایت و معنویت بگذارد. در این صورت متصف به وصف «مشرق» می شود»<sup>4</sup>.

«... ولی «غربت آگاهی» مضمونی است که بر طبق آن هرکس در صورت توجه و تفتن به وضعیت وجودی خویش و درک امکانات و قابلیت آن، در هر جای عالم که از قضا به سر می برد، خواه در شرق جغرافیایی و خواه در غرب جغرافیایی، باید از «غرب» رمزی عزیمت کند و راه زیارت «شرق» رمزی را در پیش بگیرد. در حقیقت می توان گفت هانری کربن تمامی اجزاء و عوامل فلسفه اش، یعنی مضامینی چون تأویل، پدیدارشناسی، تاریخ قدسی، مکاشفه معبد (هیکل)، استشراق (به معنای طلب نور یا مشرق باطن)، دین نبوی، امام شناخت، تخیل خلاق، عالم مثال (خیال)، فرشته شناسی، عقل فعال و... را برای تبیین وضع و حال آدمی در این عالم و یاری کردن او در دستیابی به درک صحیحی از این وضعیت، یعنی همان «غربت آگاه» شدن و در نهایت خارج گشتن از این غربت، سامان می دهد».(رحمتی، انشاءالله: ۱۳۸۸).

<sup>1</sup> Existential

<sup>2</sup> Stranger – Consciousness

<sup>3</sup> Symbolic

<sup>4</sup> در ارتباط با شرق و غرب کوربنی و آنچه در این مورد در نظر دارد در جستاری دیگر سخن خواهم گفت.

عبور از مغرب به مشرق آیا دور شدن از ترس به شجاعت یا به بی باکی است؟ دایمونیا<sup>1</sup> ارسطویی را در بیان پاسخ به این پرسش و عبور از هایدگر و کربن به خدمت می گیرم. به عبارتی رسیدن به ترس آگاهی با مصادیق خوف، نگرانی، اضطراب و گذشتن از آن ها به تعبیر هایدگری یا سلوک از مغرب به مشرق رمزآلود کربنی می تواند موجب آنچه من تمایل دارم «شجاعت آگاهی» بنامم شود. موضوع ما در این بخش این پرسش و پاسخ به آن نیست. این نتیجه نهایی از این جستار کوتاه خواهد بود. در اینجا به پرسش اصلی باز می گردم و آن این که هویت ترس چیست؟ در نگاه هایدگر به درستی به نیم رخ ترس از نظر هویتی و وجودی اشاره دارد. این نیم رخ اولیه - نقطه تشابه - ناآگاهی است. جهل نه، ناآگاهی!! جهل در ناآگاه آدمی و ناخودآگاه آدمی ریشه دارد. آدمی نسبت به ترس در ناخودآگاه خود پی بُن هایی از آگاهی را به شکل حقیقت نامکشوف ذخیره دارد.

اگر چه جوهره، ماهیت و واقعیت آن را نمی شناسد ولی به عنوان یک واقع امر یا امر بالفعل در او حضور دارد و حضور آن را در خود احساس می کند. این حضور گاه و بیگاه در برابر امر واقع ناشناخته بروز و ظهور پیدا می کند.

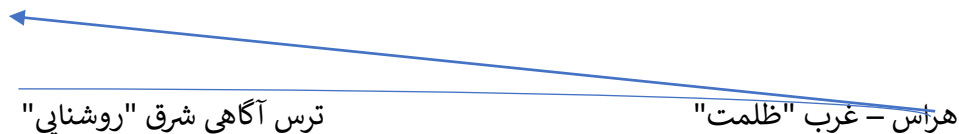
در نگاه هایدگری به نظر می رسد ترس ناآگاهانه در مرتبت پائین ترس یعنی از هراس آغاز و به ترس آگاهی گرایش پیدا می کند. مغرب نشینی کوربینی و هراس- آگاهی درونی آدمی نقطه عزیمت یکسانی هستند. غرب؛ نماد غربت از آگاهی خودآگاهانه است. غربت از خود در خویش وجود دارد. در همان حال آگاهی از خود پی بن است و در این آگاهی از بودن خود نوعی ناخودآگاه ترس وجود دارد. از این گریز و گزیری نیست.

این ترس از خود و خود در حال تولد یافتن در مرگ اولیه آدمی در این حیات زمینی با گریه کودک در اولین ضربه آرام "ماما" به او دیده می شود. مرگ اولیه که تولد نامیده می شود با تولد ثانویه که مرگ می خوانیم بزرگ ترین لکننت ادراکی بشر است. از نظر من همین از تولد تا تولد خط ترس و ستون فقرات آن است. عبور از این خط موجب پی بن گزاری (با - ز -) «شجاعت آگاهی<sup>2</sup>» می شود.

<sup>1</sup> Eudaimonia

<sup>2</sup> Couragely

در نگارش دیکته انگلیسی این غلط محسوب می شود courage - consciousness را به خلاصه Couragely خوانده ام. اگر پیشنهاد بهتری دارید من را آگاه نمایید.



آیا این "عبور از غربت غرب" به "آگاهی شرق" موجب شجاعت می شود؟ شجاعت در یودایمونیای ارسطویی حد میانه ی زبونی در نقطه ی تفریط و بی باکی در نقطه ی افراط است.

ریشه ی ترس در این دیدگاه در پی بن یا نقطه ی "ناآگاهی خودآگاهانه" است. جولین جینز در کتاب «منشأ آگاهی در فروپاشی ذهن دوساحتی» به نظریه ماکس مولر در باب آگاهی اشاره دارد. من این دیدگاه را می پسندم. پرسش مولر ساده اما، کلیدی است. مولر می پرسد درخت چیست؟ ... چه کسی درخت را دیده است؟ او پاسخ می گوید: «هرگز کسی درخت را ندیده است. بلکه تنها این درخت صنوبر یا درخت بلوط یا درخت سیب را دیده است ... بنابراین این درخت یک مفهوم است. هرگز نمی توان آن را دید یا با حواس ادراک کرد». (جیمز، جولین، ۱۳۸۷- زیرنویس - ص ۲۷).

به این ترتیب درخت های انضمامی تنها در خارج و در محیط قرار دارند و تنها در آگاهی است که مفهوم کلی درخت وجود دارد. مسأله "دانشواژگان رقیقی" چون ترس در همین جا است. آن ها مصادیق گوناگونی دارند و خود به تعبیر من «ذهن رُسته» اند. مانند خودِ خودِ آگاهی است. خودِ خودِ آگاهی آن ادراک تجربی یا زیسته شده ای است که ما نسبت به آن مفهوم مرکزی پیدا می کنیم. هنگامی که ما می فهمیم ترس ما ناشی از طیف وسیعی از نقاط از جهل تا دانایی است. جهل مطلق یا دانایی مطلق وجود ندارد، ولی هر چه از دو سر طیف بیش تر به تعادل می رسیم، شجاعت بیش تر نمود پیدا می کند. ترس از تاریکی و ترس از گلوله دشمن، هر دو ترس است. نخستی متوجه جهل نسبت به تاریکی است که ظلمت مرگ آور دانسته می شود. این در همان حال در ترس از گلوله ناشی از آگاهی نسبت به مرگ آور بودن قطعه کوچکی است که شلیک آن به اندام موجودات زنده، مرگ آور است. ترس ناشی از جهل و ترس ناشی از آگاهی هر دو موجودیت تجربه شده دارند.

نمی دانم از کجا یادداشت کرده ام. ولی شاید در همین کتاب جینز دیده باشم که جناب هراکلیت نیز آگاهی را فضای بیکرانی نامید که حتی با گذر از همه مسیرهایش؛ باز هم نمی توان به شناخت

آن نایل آمد. اما ترس هم مانند آگاهی همین حال را دارد از این رو دو فضای بیکران عبور از مغرب و مشرق کورینی یا هراس - کم آگاه به ترس آگاه هایدگری می شود. یعنی گذارِ گزر از ترس در ظلمت؛ به آگاهی در شرق در خودآگاه آگاه ما به باور من موجب بروز شجاعت و هزینه دادن برای عبور از وضع موجود نابایسته به وضع موعود بایسته می شود.

### خط حال به آینده



### خط گذشته به حال

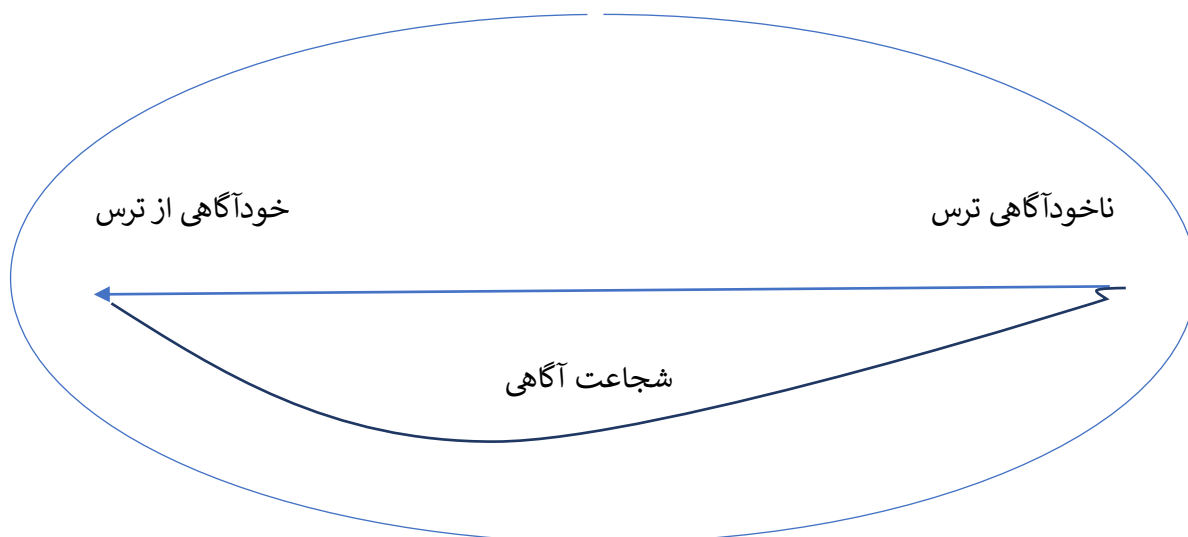
شجاعت «در حالِ زمان» اگر حادث شود نقطه عبور به آینده بایسته در چشم انداز نگاری برای عبور از گذشته نامطلوب به آینده بایسته «مرجح» در میان شایسته ترین «مطلوبیت» ترسیم های آینده خواهد بود. از این رو آدمی باید به نقطه «شجاعت آگاهی» برای رسیدن به بایستگی های ترسیمی خود برسد.

جمع، جمعیت ها، جماعت ها، اجتماع ها، و جامعه های بشری در کمیت های گوناگون ناشی از به هم چسبیدگی فرد ها به هم به تعبیر جامعه شناسانه ی آن و گشوده شدن شکفته شدگی - بسیط شدن - فرد در «شاکله ی محتوایی فرد» در باریخ شناسی فردی است. آدمی در نقطه ی شجاعت آگاهی از جهل می گریزد و بر ترس ناشی از آن فایق می آید. این آمادگی ذهنی برای گریز از هراس ناشی از جهل از غربت غرب خویش حرکت و به سمت روشنایی شرق خود حرکت می کند. او در همان حال که ترس آگاه است. می داند که هراس به دلیل حجم تهدیدها می تواند متوجه خوف شود. در نقطه ی تعادل حاصل از حرکت بر مدار گریز از مغرب تاریک به مشرق روشن به بازتعریف نقطه ی شجاعت خود دست پیدا می کند.

آدم استبدادزده و جامعه ناشی از آن با سرکوب غرایز و استعدادهای انسانی و هراس افکنی های غیردموکراتیک و قانونمند در مکان ها، زمان ها و با زبان های مختلف حقیقی، واقعی و مجازی موجب از بین رفتن شجاعت فردی و جمعی و در نهایت میرایی و عقب ماندگی هستند. رویاها را نابود می کند و با دیکته نمودن مغرب بر مشرق، ظلمت جهل را گسترش و ترس آگاهی یا خوف را بر اساس به نمایش گذاشتن «چکش سهمگین سرکوب» خویش به نمایش می گذارند. این جا است که اگر نور آگاهی به نقطه تعادل شجاعت پذیری مردم استبداد زده تابیده شود؛ سرکوب

در نقطه ی ؛عدم قطعیت هایزنبهرگی» قرار می گیرد. نتیجه معکوس می دهد. در انقلاب ها این نقطه نقطه ی پایانی پیروزی را در قامت شگفتی ساز یا کارت وحشی به نمایش می گذارد. در اوج سرکوب مردم توسط حکومت های چیره و غالب است که به ناگاه در نیردی نامتعادل در آرایه ی شکلی تعادل درونی به نفع مردم سرکوب شده توسط قدرت غالب بیرونی پیروز انقلاب ها رقم می خورد. از این رو انقلاب ها را پدیده های دفعتی یا ناگهانی می دانند؛ در حالی که روندی طولانی هستند.

شجاعت آگاهی در تلاقی میان «ناخودآگاهی ترس» با «خودآگاهی از ترس» قرار دارد و به نوعی باحدوسط میان زبونی و پی باکی ارسطویی همگن می شود. به این معنا که فرد شجاعت آگاه نه این که به تعبیر مولری نسبت به دانشواژه شجاعت آگاهی داشته باشد که به تعبیر هراکلیتی و بازتعریف من از آن دچار «ناشناختگی جوهری» است. اما می تواند به کمک مصادیق به ماهیت و واقعیت آن پی برد.



«شجاعت آگاهی» محصول در هم تنیدگی ناخودآگاه و آگاهی آدمی از ترس و مصادیق آن است. آدمی از تاریک می ترسد و آن را نادانسته و ناآگاهانه ظلمت می داند. در حالی که شب ظلمت نیست و نور از دل شب با ما همراه است. این جهل ما نسبت به محیط ، زمان و زیان ناراست در تعریف شب و روز است که ترس از تاریکی به وجود می آورد و نادانسته های ما را بر دانسته

ها حاکم می کند. عکس مار را به جای خود مار به ما می فروشد و دانایی افزایش آن را به بند تصویر زیبا و ملموس از مار می کشاند.

از طرف دیگر ترس آگاهی ما را نسبت به بی باکی هراسناک می کند. این نتیجه جوهر مثبت «آگاهی» است. آگاهی ما را به اضطراب می کشاند. به عبارت هایدگری به گونه ای هراس اولیه را به خوف عالیه یا ترس آگاهی درمی آورد. اما این خوف، آگاهی بخش است و گذر از آن را به حکم عقل با راهکارهای مناسب تجویز می کند. بازگشت آگاهانه این خوف به هراس کنترل شده و هدایت آن در اقدام های شایسته و بایسته زمینه پرور شجاعت آگاهی می شود.

در این زمانه به نظر می رسد در آنی پیشروی ملت ایران این نقطه حاصل خواهد آمد. جنبش های اجتماعی موجود جدای از ارزش گذاری های منفی یا مثبت نسبت به آن ها توسط طرز تفکر های رقیب، و متنوع میل به این معنا را به خود نشان می دهند.

این را من براساس داستان مشهور دو همسر سقراط بزرگ «معمای زنان سقراط» می نامم. سقراط دو زن داشت زنتیپی ومرتو زنان سقراط هستند. او آنان را گاه و بیگاه به دعوی با هم می کشاند تا خود در میان این دعوا تفریح کند. زنتیپی که گفته اند حدود چهل سال از وی جوان تر بود این نکته را دریافت و با مرتو در زمانی مناسب این آگاهی را در میان گذاشت. مرتو و زنتیپی در زمانی مناسب با هم ساختند و با به زیر مشت بردن سقراط بزرگ در وحدتی آگاهانه سخت او را به عشق نواختند. این معمای زنان سقراط است.